



ISC
Islamic Studies Center
01220-86613
کدهمایش

هشتمین همایش ملی حکیم سبزواری، طراحی و آسیب شناسی برنامه
درسی و متون آموزشی فلسفه اسلامی

8th National Conference in Honor of Hakim Sabzevari, Designing
and Pathology of Curriculum And Textbooks of Islamic Philosophy

عنوان مقاله: آسیب شناسی آموزش فلسفه اسلامی در دانشگاه های ایران در مقایسه با دانشگاه های آلمان (مطالعه موردی دانشگاه فرایبورگ)

سید احمد حسینی¹

چکیده

آموزش فلسفه یکی از بخش های مهم در نظام آموزشی است که با وجود اهمیتی که دارد از آسیب های فراوانی رنج می برد. این پژوهش می کوشد بر مبنای مشاهده و تجربه ای که از تدریس فلسفه در دانشگاه های ایران حاصل شده است به بیان برخی از این مشکلات و راه حل های پیشنهادی بپردازد. این مشکلات را می توان به طور کلی در افراد، سیستم آموزشی و برنامه درسی جستجو کرد که خود موارد جزیی تری مانند روش تدریس، منابع، سیستم انتخاب واحد و انگیزه ها را در بر می گیرند. علاوه بر مشکلات روشی در آموزش، عدم آشنایی با زبان های خارجی و در نتیجه عدم ارتباط با متخصصین خارجی، منابع این رشته نیز به روز نشده است و فلسفه ای که در دانشگاه ها تدریس می شود، پاسخگوی نیازهای روز نمی باشد. در پایان پیشنهاد شده است از تجربه موفق کشورهای پیشرو در این زمینه مانند آلمان در روش و منابع آموزش فلسفه بهره گرفته شود.

کلیدواژه ها: آموزش فلسفه، دانشگاه های ایران، فلسفه اسلامی، فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه فرایبورگ، انتخاب واحد، سرفصل

¹ دانشیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان،
ahmadhosseinee@azaruniv.ac.ir

1. مقدمه

آموزش فلسفه در ایران سابقه ای طولانی دارد و از همان قرون نخستین هجری پس از عصر ترجمه و با ورود آثار فلسفی یونانی، تعلیم و تعلم این نحوه ی تفکر در حوزه ی تمدنی ایران آغاز شد. هنوز هم همان قرون ابتدایی، به واسطه ی حضور بزرگانی چون فارابی و ابن سینا، دوره ای طلایی در تاریخ فلسفه ی اسلامی به حساب می آید. هر چه زمان پیش رفت - به واسطه ی دلائل متنوع فکری و یا اجتماعی - از رونق مباحث فلسفی کاسته شد. با ظهور غزالی - متکلم اشعری قرن پنجم و ششم هجری - ضربه ی مهلکی به سنت فلسفه ی اسلامی وارد شد. از آن زمان تا قرن یازدهم که ملاصدرا شاهکار فلسفی خود را خلق کرد، فلسفه ی اسلامی دورانی چندان درخشان را تجربه نکرد. پس از این دوره ی دوم از شکوفایی فلسفی می توان قرن اخیر - و به خصوص دوره ی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران - را سومین دوره ی اوج فلسفه ی اسلامی دانست چرا که در سال های اخیر و به واسطه ی تاسیس و گسترش دانشگاه ها و ورود فلسفه به عنوان یک رشته ی دانشگاهی، فلسفه ی اسلامی مجالی وسیع یافت و - این بار بر خلاف دوره های پیشین - با یک گسترش کمی خیره کننده در بستر جامعه آموزش داده شد. همین مساله - با آنکه باعث برکات فراوانی برای فلسفه بود - اما خواه ناخواه آسیب هایی به همراه داشت که به واسطه ی ماهیت خاص آموزش های آکادمیک - که جنبه ی عمومی و برای تعداد فراوانی از کسانی است که ممکن است با درجات متفاوتی نسبت به رشته ی علمی خود علاقه داشته باشند - اجتناب ناپذیر به نظر می رسید. اما به نظر می رسد می توان با یک آسیب شناسی دقیق و پی جویی مشکلات و تلاش در جهت یافتن راه حل هایی تا حد امکان به رشد و تعالی کیفی آموزش فلسفه یاری رساند. در این مقاله کوشیده ام برخی از آسیب هایی را که در سیستم آموزش دانشگاهی در حوزه ی فلسفه وجود دارد بشمارم و راه حل هایی را نیز برای برخی آسیب ها پیشنهاد کنم.¹ در این میان گاهی مقایساتی نیز با برخی دانشگاه های معتبر آلمانی - که سابقه ای طولانی در آموزش فلسفه دارند -

¹ این مساله همواره مورد اهتمام اساتید فلسفه بوده است و در این رابطه مقالات مفیدی نیز نگاشته شده است که بسیار مفید و قابل استفاده اند. مجموعه ای از آسیب هایی هم که به ذهن بنده رسیده است مطمئناً نمی تواند یک بسته ی کامل باشد و نیاز به همفکری بیشتر و همیشگی میان اساتید این رشته ی دانشگاهی احساس می شود - به خصوص که همواره به واسطه ی آنکه مسائل جدیدی رخ می دهند آسیب های جدیدی نیز ممکن است بروز کنند.

صورت گرفته است.² ذیلاً برخی از آسیب‌هایی که به نظر بنده رسیده است می‌آید:

2. مشکلات ناشی از افراد

برخی از مشکلات آموزش فلسفه در ایران به افراد درگیر در این امر برمی‌گردد. مسائلی مانند بی‌انگیزگی دانشجویان، ترکیب اساتید گروه‌های فلسفه، رویکرد افراد به یادگیری فلسفه، روش تدریس فلسفه و عدم آشنایی با زبانهای خارجی که در ادامه با تفصیل بیشتری در خصوص هر یک از این مسائل سخن خواهیم گفت.

2-1. بی‌انگیزگی دانشجویان ناشی از عدم ارتباط آموزش فلسفه با

زندگی

یکی از پرسش‌هایی که هر استاد فلسفه‌ای در کلاس با آن مواجه می‌شود آن است که "فلسفه چیست؟" یا "فلسفه چه فایده‌ای دارد؟" و "اصولاً چرا فلسفه می‌خوانیم؟" این پرسش‌ها ذاتاً پرسش‌هایی درست و ژرف‌اند و پرسش‌هایی فلسفی به شمار می‌آیند. در میان فیلسوفان مسلمان هم همواره این پرسش‌ها در عالی‌ترین سطح مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. اما به نظر می‌رسد گاهی این پرسش‌ها به دلیل عدم حداقل آشنایی با چیستی فلسفه و چرایی مطالعه‌ی آن است. به نظر می‌رسد این عدم آشنایی و غریبگی با فلسفه در جامعه‌ی ما، ناشی از جدایی فلسفه از متن زندگی و عدم پاسخگویی به مشکلات جاری است. از یک طرف فیلسوفان به مباحث حکمت عملی و رفع مشکلات فکری عینی موجود در جامعه علاقه‌ای نشان نمی‌دهند و از طرف دیگر در جامعه نیز عطشی برای یافتن پاسخ مسائل فلسفی دیده نمی‌شود. امروزه در ایران رشته‌های فلسفه در سطح دانشگاه‌ها بیشتر بر متافیزیک (Metaphysics) متمرکز هستند – که از جمله مباحث بسیار انتزاعی و فارغ از دغدغه‌های اجتماعی است – و از حکمت عملی (Practical Philosophy) – فلسفه‌ی اخلاق، فلسفه‌ی سیاست، فلسفه‌ی اقتصاد و ... – غفلت می‌شود. باید توجه داشت که متافیزیک تنها یکی از بخش‌های فلسفه است و به پرسش‌های فیلسوفان در باب وجود و اقسام و احکام

² به دو دلیل دانشگاه‌های آلمان را مورد مطالعه قرار داده‌ام. نخست آنکه آلمان – به ویژه در دوره‌ی جدید و معاصر – یکی از مراکز اصلی فلسفی در دنیا بوده است و فیلسوفان بزرگی از این سرزمین برخاسته‌اند. ثانیاً بنده از نزدیک با دانشگاه‌های آلمان تماس داشته‌ام و مدتی را در این دانشگاه‌ها به تحقیق مشغول بوده‌ام و طبیعتاً می‌توانسته‌ام قضاوت عینی‌تری از دانشگاه‌های این کشور داشته باشم.

آن پاسخ می دهد؛ اما پرسش های ذهن بشر و مسائل و مشکلات فلسفی عینی ما محدود به وجود و احکام آن نیستند بلکه مسائلی راجع به اخلاق، زیبایی، سیاست، دین و بسیاری مسائل دیگر را نیز در بر می گیرند. عدم توجه به این مسائل - که بعضا جدید هستند و در گذشته نیز سابقه ای نداشته اند - باعث می شود که فلسفه دانشگاهی دانشی غیر جذاب، غیر مفید و متعلق به گذشته به نظر برسد که به نوبه ی خود می تواند باعث ایجاد دلسردی و بی علاقهگی در میان دانشجویان گردد. امروزه مسائل اخلاقی جدید، مشکلات فلسفی بی سابقه ای را پیش می نهند که تفکر عمیقی را می طلبد. لذا به نظر می رسد اگر در مواد درسی رشته ی فلسفه حجم بیشتری از دروس حکمت عملی گنجانده شود، دانشجویان چیرستی، فایده و ارتباط فلسفه با زندگی را بیشتر حس خواهند کرد و کمتر این پرسش مطرح خواهد شد که فلسفه چه فایده ای دارد.

امروزه دانشگاه های برتر در حوزه علوم انسانی و فلسفه بیشتر بر حکمت عملی متمرکز هستند و می توان ادعا کرد دانشجویان رشته فلسفه بیش از فلسفه نظری، دروس حکمت عملی از قبیل اخلاق و سیاست را می گذرانند.¹ حتی در مورد فیلسوفان باستان مانند افلاطون و ارسطو یا فیلسوفان جدید مانند کانت - که در ایران بیشتر بر جنبه های متافیزیکی یا معرفت شناختی فلسفه های ایشان تمرکز وجود دارد - در دانشگاه های اروپایی، تمرکز اصلی بر حکمت عملی ایشان مانند اخلاق، سیاست، هنر و تعلیم و تربیت است.

2-2. مشکلات ناشی از ترکیب اساتید در گروه های فلسفه

تحقیق یک امر جمعی است و ماهیتی گروهی دارد به طوری که در هر رشته ی علمی (Scientific Discipline) یک جامعه ی علمی (Scientific Community) وجود دارد که به صورت جمعی آن رشته را به پیش می برند و در آن رشته، امور مربوط به سیاستگذاری و داوری علمی را انجام می دهد. نمونه ی کوچک هر جامعه ی علمی در یک دانشگاه و گروه آموزش مربوطه در آن دانشگاه وجود دارد. روال درست - که در دانشگاه های معتبر دنیا بر اساس آن عمل می شود - آن است که در هر گروهی یک استاد که صاحب کرسی آن رشته است وجود دارد که یک گروه و رشته های مربوط به آن را پایه گذاری می کند و سیاستگذاری کلی امور علمی آن گروه را انجام می دهد؛ بدین معنی که اوست که مشخص می کند در درازمدت و میان مدت چه تحقیقات کلی در گروه انجام گیرد. او متناسب با

این تحقیقات برنامه ریزی شده، دانشیاران و استادیاران را برای انجام هر یک از این تحقیقات تعیین می کند و برای آنها پروژه های جزئی تر را در راستای آن هدفهای کلی تعریف می نماید. بدین ترتیب اساتید و دانشیاران هدایت دانشجویان دکتری را بر عهده دارند و در عمل این استادیاران و دانشجویان دکتری هستند که به طور مستقیم با دانشجویان در ارتباطند و اغلب دروس دوره کارشناسی را که به صورت سمینار ارائه می شود هدایت و مدیریت می کنند. اساتید و دانشیاران تنها وظیفه ی تدریس دروس معدودی را که حالت پایه دارند و از اهمیت اساسی برخوردارند بر عهده می گیرند و بیشتر زمان خود را به پژوهش و هدایت دانشجویان تحصیلات تکمیلی - که با توصیفاتی که ارائه شد دیگر نمی توان آنها را دانشجو خواند - اختصاص می دهند.

همانطور که گذشت، تحقیق یک کار جمعی است به طوری که جامعه ی علمی یک رشته ی علمی، تحقیقات در آن رشته را به پیش می برند. هر یک از این جامعه ی علمی، در مرز دانش حرکت می کنند به این معنی که هر یک، بخشی از تحقیقاتی را انجام می دهند که مرزهای دانش را بر اساس نیازها به پیش می برند. همان نظامی از اساتید - که در بالا گذشت - به خودی خود، حرکت در مرز دانش را تضمین می کند و اطمینان می دهد که تحقیقات تکراری و یا بی فایده انجام نمی گیرد و وقت و سرمایه های انسانی و غیر انسانی به هدر نمی رود. اما وقتی نظام علمی دقیقی وجود نداشته باشد بدان معنا خواهد بود که نظام نیازسنجی و مدیریت پژوهش های علمی نیز وجود نخواهد داشت و به راحتی ممکن است تحقیقات تکراری و یا بی فایده انجام شود و بدین ترتیب زمان و سرمایه های بسیاری به هدر رود. به جز آنکه این برنامه ریزی و ترکیب افراد خواه ناخواه به معنای جذب افراد علاقه مند به فلسفه و با انگیزه کافی برای مطالعه و تحقیق در این زمینه است و خود این سیستم بسیاری از مشکلات ناشی از بی انگیزگی را از بین می برد، همچنین همین سیستم تاثیر خود را در بحث برنامه درسی خواهد گذاشت که در بخش های بعدی بدان خواهیم پرداخت.

2-3. مشکل در رویکرد شاغلان به تعلیم و تعلم فلسفه

در بسیاری از رشته های دانشگاهی، فارغ التحصیلان آن رشته ها به طور طبیعی به اموری که از آنها انتظار می رود تسلط دارند و خود نیز به این تسلط آگاه اند. برای نمونه کسانی که در رشته ی مهندسی عمران تحصیل

می کنند به درستی باور دارند که مهندس اند و به راحتی از پس طراحی ساختمان و هر آنچه که به طور معمول از یک مهندس انتظار می رود بر می آیند. و یا حتی کسانی که در رشته های زبان های خارجی تحصیل می کنند، ممکن است خیلی قبل تر از فارغ التحصیلی به بسیاری از توانایی های زبانی مسلط شوند. و به همین ترتیب کسانی که از رشته های پزشکی فارغ التحصیل می شوند می توانند بلافاصله به درمان بیماران بپردازند. از همین رو، دانشجویان در این رشته ها از همان روز اول بنای مهندس یا دکتر شدن دارند و ما هم به حق این القاب را به آنها نسبت می دهیم. نقطه ی اوج این مساله در حوزه های علمیه دیده می شود. بسیار جالب است که وقتی طلبه ای پای به مدارس دینی می گذارد، از همان روز نخست هدف خود را مرجعیت و رسیدن به نقطه ی اوج اجتهاد و توانایی استخراج احکام از دل منابع دینی قرار می دهد. این مساله زمانی جالب تر می شود که مشاهده می کنیم در عمل تنها تعداد معدودی به این توانایی دست می یابند.

در اینجا این مساله به ذهن می آید که چرا با آنکه فارغ التحصیلان سایر رشته های دانشگاهی را به راحتی مهندس یا دکتر خطاب می کنیم اما تصور نمی کنیم که فارغ التحصیلان رشته ی فلسفه – حتی در مقاطع تحصیلات تکمیلی – فیلسوف اند؟ گویی دانشگاه های ما فیلسوف تربیت نمی کنند بلکه صرفا فلسفه خوانده فارغ التحصیل می کنند. نکته ی جالب آنجاست که حتی اساتید بزرگ فلسفه ی کشور هم که دارای سوابق طولانی در تدریس و تالیف اند و حتی ممکن است آرای فلسفی ابتکاری فراوانی نیز داشته باشند اما باز هم آنها را "فیلسوف" نمی خوانیم بلکه با القابی مانند "استاد بزرگ فلسفه"! خطاب می کنیم. همین رویکرد باعث می شود در ذهن افراد این مساله جا بیافتد که کار ما در این رشته فلسفه خواندن است نه فلسفه ورزی کردن. گویی قرار است یک سری متون فلسفی را که به تاریخ تعلق دارند بخوانیم و حفظ کنیم نه آنکه یک سری مسائل واقعی فلسفی را حل کنیم. این در حالی است که در دانشگاه های اروپایی – و مخصوصا دانشگاه فرایبورگ که از نزدیک شاهد آن بوده ام – تمامی اساتید گروه فلسفه و حتی دانشجویان رشته فلسفه بدون هر گونه تعارفی فیلسوف خوانده می شوند. این مساله از چند جهت می تواند تاثیر مثبتی بر افراد و سیستم بگذراند بدین ترتیب که هم اعتماد به نفس افراد بالاتر می رود و این باور در ایشان ایجاد می شود که واقعا فیلسوف اند و هم این باور به ایشان منتقل می شود که سیستم ایشان را به عنوان

فیلسوف می شناسد و بنابراین این انتظار از ایشان وجود دارد که در حوزه مسائل فلسفی ایده پردازی کنند نه آنکه صرفاً یک استاد یا محقق در حوزه فلسفه باشند تا صرفاً از آنها انتظار برود که مطالبی را فرا بگیرند و آن را به دیگران منتقل کنند.

2-4. مشکلات ناشی از روش تدریس

فلسفه ذاتاً با دیالکتیک و گفتگو تناسب دارد و روش تدریسی را می‌طلبد که با این خصوصیت سازگار باشد. حال در یک سیستم آموزشی یک طرفه که استاد در آن متکلم وحده است و دانشجویان صرفاً باید به گفته‌های استاد گوش فرادهند، آموزش فلسفه با مشکل جدی برخورد خواهد کرد. بنابراین، به واسطه‌ی ماهیت خاص فلسفه – که بر گفتگو استوار است – باید بخش قابل توجهی از مواد درسی به صورت کنفرانس و گفتگوی متقابل انجام شود – چیزی که متأسفانه حتی گاهی در مقاطع تحصیلات تکمیلی نیز به ندرت دیده می‌شود. امروزه در بسیاری از دانشگاه‌های معتبر دنیا، میزان قابل توجهی – در حدود نیمی از دروس – به صورت سمینار برگزار می‌شود. روش کار در گروه فلسفه دانشگاه فرایبورگ به این صورت است که در هر زمینه‌ای یک استاد تمام، درسی را به صورت سخنرانی ارائه می‌کند. اما این تنها آغاز راه است و تمام تدریس به آن سخنرانی ختم نمی‌شود. بلکه دانشجویانی که آن درس را انتخاب می‌کنند باید متناسب با آن درس در سمینارهای مرتبط حاضر شوند، تکالیفی انجام دهند، سخنرانی کنند و حتی متن خوانی کنند. البته معمولاً کلاس‌های سمینار توسط استادیاران آن استاد تمام اداره می‌شود و حتی ممکن است کلاس‌های متن خوانی توسط دانشجویان دکتری اداره شود. این در حالی است که تمامی کلاس‌های فلسفه در ایران به صورت سخنرانی یک طرفه اداره می‌شود و بخش اندکی از کلاس‌ها به سمینار یا متن خوانی اختصاص می‌یابد.^{3و2}

2-5. عدم آشنایی با زبان‌های خارجی:

عدم آشنایی با زبان‌های خارجی و یا عدم مراجعه به تحقیقاتی که به زبان‌های دیگر انجام شده است به راحتی ممکن است باعث شود که تحقیقات تکراری انجام شوند. متأسفانه بسیار مشاهده می‌شود که تحقیقاتی – حتی در حوزه‌ی فلسفه‌ی اسلامی – سال‌ها پیش در کشورهای غربی انجام شده است اما به دلیل عدم آشنایی با آن، دوباره انرژی بسیاری روی همان تحقیقات صرف می‌شود. از طرف دیگر، این

عدم آشنایی با زبان های خارجی باعث می شود حتی در تحقیقات جدید و غیر تکراری نیز نتوانیم از منابعی که به آن زبان ها هستند استفاده کنیم. بر اساس آنچه در دانشگاه های اروپایی در رشته فلسفه جریان دارد مطالعه منابع مختلف به زبان های گوناگون امری بسیار رایج است و حتی ممکن است استاد درس به مناسبت از متون فلسفی متعلق به زبان های مختلف نقل قول کند بدون آنکه نیازی به ترجمه برای دانشجویان داشته باشد. معمولا در این دانشگاه ها انتظار می رود هم استاد و هم دانشجو به چند زبان مهم فلسفی تسلط داشته باشند. معمولا این تسلط تا پایان دوره متوسطه حاصل می شود و در تحصیلات آکادمیک از این زبان ها استفاده می شود. در اینجا شایسته است تذکر دهیم که در مدارس اروپایی بیش از آنکه تمرکز بر محتوای فشرده علمی باشد، بر آموزش روش و نیز زبان های خارجی است. حتی این تاکید به حدی است که گاهی در مدارس آلمان درس تخصصی مانند ریاضیات به زبان انگلیسی آموزش داده می شود تا دانش آموز در کنار ریاضیات، به زبان انگلیسی هم مسلط شود. بر اساس مشاهده می توان گفت کسانی که در آلمان دیپلم علوم انسانی می گیرند به زبان های رایج اروپایی و حتی به یونانی یا لاتین هم مسلط اند.

3. مشکلات ناشی از سیستم اداری در آموزش فلسفه در دانشگاه ها

دسته بعدی از مشکلات آموزش فلسفه در ایران به سیستم اداری بر می گردد مانند انتخاب رشته کنکور، مشکلات انتخاب واحد، عدم تناسب درس با طول دوره و نیز آزمون های رشته فلسفه. در ادامه با تفصیل بیشتری به هر یک از این موارد می پردازیم.

3-1. مشکلات ناشی از سیستم انتخاب رشته در کنکور

یکی از مبنایی ترین مشکلات در سیستم آموزش عالی ایران به طور عام و فلسفه به طور خاص، مساله گزینش دانشجو از طریق کنکور و سپس انتخاب صد یا صد و پنجاه رشته و قبولی در یکی از این رشته هاست. فارغ از مسائلی که به واسطه مشکل در سرفصل ها، ضرایب و نحوه سوالات کنکور وجود دارد و در جای خود جای بحث و بررسی دارد، مساله انتخاب رشته هم چالشی را برای رشته های دانشگاهی مانند رشته فلسفه به وجود می آورد. انتخاب حدود صد رشته به داوطلبین این پیام را می دهد که به جای تمرکز بر علاقه و استعداد خود در مورد یک رشته خاص، شانس خود را در مورد انواع رشته های متفاوت امتحان کند. از این

جهت آسیب انتخاب رشته در آن است که گویی اصل قبولی در دانشگاه مهم است و رشته قبولی در اولویت بعدی قرار دارد. به علاوه حق انتخاب رشته های فراوان برای همه موجب می شود در حالی که اکثر داوطلبین رشته های با آینده شغلی بهتر و درآمد بالاتر را انتخاب کنند و برخی رشته های نظری تر مانند تاریخ و جامعه شناسی و فلسفه به انتهای لیست انتخاب منتقل شود و این پیام به جامعه منتقل شود که این رشته ها از اهمیت کمتری برخوردارند که خود باعث بی انگیزگی بیشتر در دانشجویان فلسفه خواهد شد. اما حتی اگر به دلیل محدودیت هایی اصل وجود کنکور و انتخاب رشته را بپذیریم باید تعداد رشته های انتخابی محدود شود تا داوطلبین مجبور شوند در خصوص اهداف، علایق و استعداد های خود تامل کنند و رشته مناسب خود را انتخاب کنند. دانشگاه فرایبورگ سامانه مستقل و مفصلی را به معرفی رشته فلسفه اختصاص داده است تا افراد بتوانند شناخت بهتری از این رشته و دانشگاه و حتی شناخت بهتری از خود پیدا کنند تا بر اساس علائق، توانایی ها و اهداف خود رشته فلسفه را انتخاب نمایند. بدین منظور این سامانه ضمن معرفی رشته فلسفه، با برقراری آزمونی شخصی اهداف و انتظارات افراد را مورد آزمون قرار می دهد و میزان تناسب ایشان با این رشته را اعلام می کند.⁴

3-2. مشکلات ناشی از عدم وجود انتخاب واحد واقعی

یکی از مهمترین مشکلات در آموزش عالی ایران به طور عام و رشته فلسفه به طور خاص مساله انتخاب واحد است - که البته بخش مهمی از این مشکل به مساله سرفصل برمی گردد که به این بخش کمی بعدتر خواهیم پرداخت. در رشته فلسفه به واسطه وجود سرفصل مشخص و نیز تعداد مدرسین محدود و نیز به این دلیل که معمولا هر یک از مدرسین دروس مشخصی را هر ترم تدریس می کنند، امکان انتخاب واحد واقعی برای دانشجویان وجود ندارد و دانشجویان عملا مجبورند واحدهای خاصی را با اساتید مشخصی بگذرانند. این مساله موجب می شود مساله رقابت اساتید و نیاز به تلاش و نوآوری از میان برود و رشته فلسفه طراوت و تازگی، نوآوری و توجه به نیاز مخاطب و جامعه را از دست بدهد. در دانشگاه فرایبورگ این مساله با یک راه حل ساده حل شده است. به جز آنکه سرفصل مشخصی برای دروس وجود ندارد، دانشجویان در انتخاب

واحد از حق انتخاب وسیعی از دروس و اساتید برخوردار هستند. راه حل آن است که دامنه اساتید به اعضای هیات علمی گروه فلسفه محدود نمی ماند و هر ساله از ظرفیت حضور تعداد زیادی از اساتید مدعو استفاده می شود.⁵ این اساتید دارای تخصص های مختلف و متنوعی هستند و هر یک می کوشند تا با ارائه خلاصه های از درس خود در تابلوی اعلانات گروه و یا سامانه انتخاب واحد به معرفی خود و محتوای آموزشی درس خود پردازند تا توجه دانشجویان را به درس خود جلب کنند و ایشان را متقاعد کنند تا درس مربوطه به خود را انتخاب کنند. در این سامانه اطلاعات کامل درس شامل خلاصه درس، نام و مشخصات استاد و حتی تصویر کلاس درس به نمایش در می آید تا دانشجو با اطلاعات کامل آن درس را انتخاب نماید. تنها چهارچوب و محدودیتی که وجود دارد آن است که دانشجو باید در هر ترم یک سخنرانی و یک سمینار را انتخاب کند؛⁷ اما همچنان حق انتخاب دارد و می تواند از میان چند سخنرانی یکی را انتخاب کند. در نهایت این استقبال و انتخاب دانشجویان است که به عنوان یک شاخص مهم در تعیین کیفیت و اعتبار اساتید نقش ایفا می کند. البته ممکن است در اینجا به نظر برسد طبیعتاً دانشجویان اساتیدی را ترجیح می دهند که آسان گیر باشند و به راحتی نمره بالا بدهند اما با در نظر گرفتن اینکه اگر سیستم گزینش دانشجو درست باشد و بر مبنای کنکور و انتخاب صد رشته نباشد و هر کسی بر اساس شناخت و علاقه خود رشته فلسفه را انتخاب کرده باشد و هدفش نه کسب مدرک و اشتغال، که فلسفه ورزی باشد، آنگاه به دنبال نمره هم نخواهد بود و صرفاً در جستجوی استادی است که از بار علمی بالایی برخوردار باشد و بتواند به بهترین وجه او را به این هدف برساند.

از این جهت، این سیستم یادآور سیستم آموزشی سنتی در مدارس علمیه قدیم می باشد. در آن سیستم، اولاً طلاب صرفاً بر اساس علاقه و انگیزه علمی تحصیل در مدراس علمی را انتخاب می کردند و از این رو به دنبال باسوادترین اساتید می گشتند. از طرف دیگر مجبور نبودند دروس خاصی را با اساتید مشخصی بگذرانند بلکه در انتخاب استاد آزادی عمل داشتند. حال در این سیستم، یک رقابت علمی واقعی میان اساتید برقرار می شد و شلوغی درس یک استاد با دانشجویانی که صرفاً انگیزه علمی داشتند می توانست بهترین گواه بر کیفیت علمی آن استاد باشد.

3-3. عدم تناسب میزان دروس با طول دوره

مشخص نیست چرا در برنامه درسی رشته فلسفه اسلامی در دوره کارشناسی حدود 130 واحد درسی در قالب حدود 50 عنوان درس گنجانده شده است. آیا غیر از این است که خواسته شده تناسبی میان طول دوره کارشناسی فلسفه با سایر رشته های دانشگاهی برقرار شود؟ غافل از اینکه رشته های مختلف شرایط متفاوتی دارند و نمی توان همه را با هم قیاس کرد. اگر در رشته کامپیوتر می توان در طول چهار سال کارشناس شد و به طور موفقیت آمیزی به سخت افزار و نرم افزار مسلط شد شاید این تسلط در رشته زبان انگلیسی کمی زودتر از چهار سال اتفاق بیافتد و در رشته دیگری مانند فلسفه کمی بیشتر. نمی توان انکار کرد که اغلب فارغ التحصیلان رشته فلسفه در ایران انتظاری را که از یک کارشناس در یک رشته می رود برآورده نمی کنند و این مشکل نه از جانب خود دانشجویان که از طول دوره تحصیل ایشان است. طول این دوره نه بر اساس نیاز رشته که به طور مصنوعی و بر اساس قیاس با رشته های دیگر سه و نیم سال تعیین شده است. اگر فرض کنیم که رشته ای وجود داشته باشد که مقرر بدارد فارغ التحصیلانش به چهار زبان انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و چینی مسلط باشند، آیا باز هم این در طول چهار سال امکان داشت؟ به همین ترتیب چرا انتظار داریم که کسی در طول کمتر از چهار سال هم به منطق و هم به کلام، هم به فلسفه های اسلامی و هم غربی چه در دوره باستان و چه قرون وسطی و چه جدید و معاصر مسلط باشد؟

3-4. مشکل در سیستم آزمون ها

یکی دیگر از جنبه های مشکل ساز در آموزش فلسفه در ایران به مساله آزمون ها بر می گردد. به غیر از مساله کنکور سراسری کارشناسی که بحث از آن گذشت، مساله بعدی در عدم وجود آزمون شفاهی است. یکی از انواع جا افتاده آزمون در دانشگاه های مطرح دنیا مخصوصا در مقاطع تحصیلات تکمیلی و علی الخصوص در رشته های علوم انسانی، سوالات شفاهی است.^{8و9} روشن است که آزمون شفاهی بیش از آزمون کتبی می تواند سطح درک عمیق و قوه تحلیل دانشجو از مساله را بسنجد و این مساله در رشته فلسفه اهمیت بیشتری می یابد؛ در حالی که آزمون کتبی این خطر را دارد که ممکن است بیشتر بر محفوظات تکیه داشته باشد. همچنین نوع مطالعه برای هر یک از آزمون های کتبی و شفاهی متفاوت خواهد بود.

برای آزمون شفاهی کمتر بر حفظ کردن و بیشتر بر فهمیدن تاکید می شود.

اهمیت مساله آزمون ها زمانی بیشتر درک می شود که توجه داشته باشیم که اخیرا در آزمون های سراسری برای مقاطع ارشد و دکتری هم از سوالات چند گزینه ای - که به تستی مشهور است - استفاده می شود و این می تواند اثرات مخربی بر کیفیت رشته فلسفه در ایران بگذارد؛ چرا که نحوه مطالعه برای آزمون های تشریحی متفاوت از مطالعه برای آزمون های چندگزینه ای است.

4. مشکلات ناشی از برنامه درسی

سومین دسته از مشکلات آموزش فلسفه در ایران و به نظر بنده مهمترین دسته از این مشکلات به مساله برنامه درسی برمی گردد. خود این مشکلات به چند دسته تقسیم می شوند که از این میان باز هم مهمترین عامل مشکلات ناشی از اصل وجود سرفصل است.

4-1. مشکلات ناشی از اصل وجود سرفصل

یکی از مهمترین مشکلات در خصوص نظام آموزش عالی ایران به طور عام و رشته فلسفه به طور خاص، وجود سرفصل مصوب در مرکز تصمیم گیری است.¹⁰ وجود سرفصل مصوب با هر گونه روحیه پیشرفت و تحول در تناقض قرار می گیرد و برخلاف تنوع، خلاقیت و فردیت اساتید و دانشجویان است. وجود سرفصل باعث می شود تا استاد به یک متن مشخص وابسته شود و نیازی به تحقیق و به روز کردن خود و در نتیجه گسترش مرزهای دانش نداشته باشد. رفته رفته استاد بر متون مسلط می شود و حتی نیاز به مطالعه حداقلی همین متون برای تدریس هم نخواهد داشت. این به معنای رکود و خمودی است. همچنین وجود سرفصل مصوب ثابت و لایتغیر این پیام را به دانشجو می دهد که فلسفه متشکل از همین متون ثابت است و بنابراین رشته ای غیر پویا است که هیچ گونه امکان نقد و پیشرفت ندارد. رشته فلسفه در دانشگاه های آلمان از هیچ سرفصل از پیش مشخصی پیروی نمی کند بلکه تنها این پیشنهاد اساتید و انتخاب دانشجویان است که دروس گذرانده شده را مشخص می کند. در این سیستم پویایی و خلاقیت وجود دارد به طوری که هر استادی حاصل مطالعات جدید خود را در کلاس ها ارائه می کند و دانشجویان هم که در ابتدا بر اساس علاقه و در پی پاسخ گویی به مساله خاص خود این رشته را انتخاب

کرده اند، بنا به علاقه و سلیقه خود دروس مورد علاقه خود را انتخاب می کنند. همه این ها در کنار هم باعث می شود تا هم استاد و هم دانشجو با علاقه درس را دنبال کنند و تعلیم و تعلم واقعی اتفاق بیافتد. همانگونه که بالاتر و در بحث از انتخاب واحد بدان اشاره شد، در دانشگاه فرایبورگ چیزی به اسم سرفصل مشخص و از پیش نوشته شده وجود ندارد بلکه هر ساله دروس جدید و متنوعی از جانب اساتید بسیار - که درصد کمی از آنها را اساتید هیات علمی آن گروه تشکیل می دهند - ارائه می شود. آنچه رعایت آن از جانب دانشجو الزامی است گذراندن تعداد مشخصی واحد فلسفی است؛^{11 و 12 و 13 و 14} اما اینکه لزوماً باید این واحدها محتوای مشخصی داشته باشند قید نمی شود. در اینجا دست دانشجو در انتخاب استاد و محتوایی که ارائه می شود کاملاً باز است و او می تواند بر اساس اهداف، علائق و توانایی های خود واحدهای منظور نظر خود را انتخاب کند و بگذراند. در طرف مقابل هم، اساتید همه ساله سرفصل ثابتی را تدریس نمی کنند تا باعث بی انگیزگی و رکود شود؛ بلکه حاصل تحقیقات جدید خود را به کلاس درس می آورند. در این حالت اساتید برای ارائه دستاوردهای تحقیقاتی جدید خود شوق و انگیزه دارند و ارائه آنها همراه با انرژی و سرزندگی خواهد بود و همین انگیزه به دانشجویان هم منتقل خواهد شد و علاوه بر یادگیری روشهای پژوهش، روحیه پژوهشگری به آنها هم منتقل خواهد شد.

به جز مشکل اصل وجود سرفصل، همین سرفصل موجود هم در رشته فلسفه دانشگاه های ایران ایده آل نیست و جای نقد دارد. برای نمونه می توان به وجود دروس بسیار با تعداد واحد کم، تنوع بیش از حد دروس، متن محور بودن و عدم مساله محور بودن دروس، به عنوان برخی از مشکلات سرفصل های رایج یاد کرد. به این مشکلات در بخش های بعدی مقاله به طور مفصل تر پرداخته خواهد شد.

4-2. مشکلات برنامه درسی به واسطه مشکل در تعداد واحدها

ذات فلسفه تفکر و اندیشه ی عمیق است، حال اگر در یک برنامه ی درسی فضایی برای اندیشه پیش بینی نشده باشد، این برنامه با اساس آموزش فلسفه در تضاد خواهد بود. متأسفانه به نظر می رسد که برنامه های درسی فلسفه در دانشگاه های ما به شدت گرفتار این آسیب است. شاید عجیب به نظر برسد اگر بگوییم که یکی از عواملی که فضا را برای تفکر محدود کرده است خود دروس فلسفه هستند. حجم و تنوع بسیار

بالای دروس در مقاطع مختلف دانشگاهی تمام وقت و انرژری دانشجویان را به خود اختصاص می دهد و دیگر زمانی برای تفکر، تعمق و تحقیق باقی نمی ماند. همانطور که برای آنکه جرعه ای فکری و فلسفی شکل بگیرد به مواد سوختنی دروس و کلاس ها نیاز است، به همان میزان هم اکسیژن تفکر و تعمق اهمیت دارد. متأسفانه گاهی این مواد سوختنی به قدری زیاد می شوند که دیگر هوا به آتش نمی رسد و خود همین مواد سوختنی باعث از میان رفتن آتش می شوند. در این حالت، چاره آن نیست که مواد سوختنی بیشتری را به آتش در حال خفه شدن اضافه کنیم، بلکه برعکس، چاره آن است که مواد سوختنی اضافی را دور کنیم تا هوا مجال یابد و خود را به آتش نیمه جان برساند. اتفاقی که در سیستم آموزشی فلسفه در ایران افتاده است آن است که تصور شده است هر چه دروس در حوزه های مختلف فلسفه بیشتر باشد، میزان آگاهی دانشجویان نیز در آن زمینه ها افزایش خواهد یافت، در حالی که - همانگونه که در عمل مشاهده می شود - این راهکار نتیجه ی معکوس داده است و حجم بالای دروس و کلاس ها در هر ترم - که تمام زمان اساتید و دانشجویان را پر کرده است - چیزی جز خستگی و تکرار محفوظات را به بار نیاورده است. بدین ترتیب در پایان دوران تحصیل، با فارغ التحصیلی روبرو هستیم که نه تنها از قدرت تحلیل فلسفی بالایی برخوردار نیست بلکه حتی دروس و مطالبی را هم که از او انتظار می رفت آموخته باشد به طور بسامان و قابل قبولی نمی داند.

برای آنکه بهتر متوجه مشکل گستردگی مطالب شویم لازم است یک بار خلاصه ای از لیست دروسی را که دانشجوی کارشناسی فلسفه اسلامی می خواند مرور کنیم. از ادبیات فارسی و انگلیسی و عربی گرفته تا منطق قدیم و جدید، تاریخ فلسفه های اسلامی و غربی، کلام قدیم و جدید، فلسفه اسلامی اعم از مشائی و اشراقی و صدرایی، فلسفه اخلاق، فلسفه علم و هر یک از این دروس مباحث عمیق و دوره های تاریخی وسیعی را در بر می گیرد. برای نمونه تنها در درس تاریخ فلسفه غرب 1 به ارزش 2 واحد از دانشجوی انتظار می رود با فلسفه یونان شامل فیلسوفان پیشاسقراطی، سقراط، افلاطون، ارسطو و فیلسوفان پساسقراطی آشنا شود. در حالی که آشنایی اولیه با هر یک از این فیلسوفان مانند افلاطون و ارسطو، درس هایی بیش از 4 واحد را می طلبد.

اگر این آسیب در سطح کارشناسی قابل تحمل باشد، در مقاطع تحصیلات تکمیلی اصلاً قابل قبول نیست. اصولاً تحصیلات تکمیلی، جای

تحقیق و تعمیق است و هیچ همخوانی با کلاس های فشرده و درس های متعدد ندارد.

به عنوان یک راه حل اولیه به نظر می رسد باید به طور قابل ملاحظه ای از حجم دروس و ساعت های کلاسی کاسته شود تا مجالی برای تفکر و تحلیل و فضایی برای ارتباط یافتن میان نظریات فلسفی متعدد باقی بماند. در دانشگاه های آلمان تعداد واحد دروس زیاد است و اغلب دروس از 3 تا 10 واحدی هستند. این باعث می شود دانشجویان به جای آنکه در هر ترم 10 عنوان درسی بخوانند، در یک ترم تعداد عناوین درسی کمتری را اخذ کنند و مثلاً هر ترم 2 تا 4 عنوان درسی داشته باشند و بنابراین مجال تمرکز و تفکر و تحقیق بیشتری باقی می ماند.¹⁵

4-3. متن محوری به جای مساله محوری

یکی از آسیب هایی که آموزش فلسفه در دانشگاه های ایران با آن مواجه است، مساله متن محوری است. مسلماً مراجعه به متون - مخصوصاً متون اصیل تاریخی - لازم است و انجام تحقیقات فلسفی بدون آن متصور نیست اما نیاز به مراجعه موردی به متون یک مساله است و محوریت متون در آموزش مساله ای دیگر. امروزه برنامه های درسی رشته فلسفه مخصوصاً در رشته فلسفه اسلامی مبتنی بر متونی چون بدایه الحکمه و نهایه الحکمه است و حتی مانند کمی پیش تر به متونی چون الاشارات و التنبیها، حکمه الاشراق، شواهد الربوبیه و اسفار نیز توجهی صورت نمی گیرد و یا در مقاطع تحصیلات تکمیلی به طور گذرا مورد مطالعه قرار می گیرند. این مساله باعث می شود نگاه تاریخی و مساله محور در برنامه درسی حاکم نباشد. علاوه بر آنکه چنین سرفصلی از جدایی لازم برای دانشجویان برخوردار نیست، موجب رکود و عدم نوآوری و خلاقیت در حوزه فلسفه اسلامی در ایران می شود. این بدین معنی نیست که در دانشگاه های آلمان به متون اصیل مانند کتاب های افلاطون و ارسطو یا هوسرل و هایدگر مراجعه نمی شود اما این مراجعات به صورت موردی و مساله محور است نه آنکه یک کتاب خاص از ابتدا تا انتها خوانده شود.

4-4. عدم آشنایی با روش تحقیق و منطق جدید

امروزه متاسفانه اولین جایی که دانشجویان به طور جدی به تحقیق می پردازند، مقطع کارشناسی ارشد و هنگام نگارش پایان نامه است؛ شاید به

همین دلیل است که تا آن زمان احساس نیاز جدی به آموختن روش تحقیق احساس نمی شود. معمولاً در برنامه های درسی مصوب دانشگاه ها نیز درسی تحت این عنوان پیش بینی نشده است و در آنجایی هم که روش تحقیق تدریس می شود، در بهترین حالت، روش تحقیق نگاری گفته می شود و نه روش تحقیق. تاسف بیشتر در اینجا از آن روست که قرار است که فیلسوفان روش سایر علوم را نیز مشخص کنند و به سایر دانشمندان در علوم دیگر نیز در مورد روش تحقیق مشاوره و یاری بدهند؛ اما امروزه در دانشگاه های ما، دیگر رشته ها گوی سبقت را از فلسفه ربوده اند و خود به تحقیق و تالیف کتاب ها و مقالاتی در زمینه ی روش تحقیق رشته ی خود اقدام کرده اند. امروزه کتاب های بسیاری با عنوان روش تحقیق در علوم تجربی و انسانی وجود دارد اما دانشجویان فلسفه در بسیاری موارد از انجام تحقیقات روشمند و بسامان عاجزند.

در دانشگاه فرایبورگ دانشجویان فلسفه حتی در دوره کارشناسی تنها به سخنرانی اکتفا نمی کنند و حدود نیمی از دروس خود را به صورت سمینار می گذرانند به طوری که از آنها انتظار می رود در انتهای این سمینارها تحقیقات خود را ارائه کنند. معمولاً این تحقیقات جنبه پژوهشی داشته و بسته به نوع کلاس باید بین 10 تا 20 صفحه باشد.¹⁶

4-5. نبود دید تاریخی:

با آنکه عدم استفاده از روش تاریخی یکی از موارد عدم آشنایی با روش تحقیق است اما به دلیل اهمیت آن در تحقیقات فلسفی آن را به صورت جداگانه مورد بررسی قرار می دهیم. بسیاری از مباحث فلسفی - مخصوصاً تاریخ فلسفه - از جنس تاریخ اندیشه هستند و نیازمند به کارگیری روش تاریخی هستند. اما عدم آشنایی با - و یا عدم به کارگیری - روش های تاریخی آسیب جدی را به آموزش فلسفه وارد می آورد. غفلت از چگونگی و شرایط عینی پیدایش و تحول اندیشه ها یا نظام های فکری و فلسفی و در نظر نگرفتن تاثیر و تاثراتی که در میان ایده ها وجود دارد ممکن است به خطای در تحلیل افکار فیلسوفان بیانجامد و یا بخشهایی از واقعیت را مخفی نگاه دارد. کالینگوود - از فیلسوفان معاصر در حوزه ی فلسفه ی تاریخ - معتقد است اگر شرایط و زمینه های پیدایش حوادث تاریخی - که از منظر او افعال انسانی هستند - در نظر گرفته نشود، مطالعات ما به گزارش صرف سلسله حوادث تبدیل خواهد شد که به خودی خود هیچ تبیینی از این حوادث ارائه نمی کند.

امروزه مشاهده می شود که در دروس به روند تاریخی کمتر توجه می شود و این تلقی ایجاد می شود که گویی اندیشه ها در خلاء به وجود آمده اند و اموری مطلق و غیر قابل نقد تاریخی هستند. همین مساله باعث می شود دانشجویان خود را به متونی که در هر درس معرفی می شوند محدود می کنند و نسبت به مطالعات در حوزه ی تاریخ اندیشه آشنایی و علاقه ی خاصی ندارند. امروزه دانشجویان فلسفه از ارتباط میان فارابی و ابن سینا با افلاطون و ارسطو و شارحین آنها غفلت می کنند و اهمیت تحقیقاتی را که حلقه های اتصال میان این متفکران را کشف و روشن سازد درک نمی کنند. در دروس جاری گویی سهروردی و ملاصدرا در فضایی خالی و بدون هر گونه پیش زمینه ی فکری به اندیشه های خود دست یافته اند و در تحقیقات از این دست مطالعات غفلت می شود. در خوشبینانه ترین حالت، این دید ناقص است و نیاز به تکمیل دارد.

4-6. تحمیل نگاه و سلیقه خاص فلسفی در ضمن برنامه درسی

برنامه درسی موجود فلسفه اسلامی در دانشگاه ها به گونه ای است که بر حکمت متعالیه آن هم با خوانش علامه طباطبایی متمرکز است. در این برنامه، چینش دروس و تعداد و حجم آنها به گونه ای است که گویا حکمت متعالیه نقطه اوج فلسفه است و سایر گرایش های فلسفی و کلامی در حاشیه و به عنوان مقدمه اند. در حالی که معمولاً تنها دو درس دو واحدی به هر یک از فلسفه های مشائی و اشراقی اختصاص داده می شود و به همین میزان دانشجویان با کلام اسلامی آشنا می شوند اما سهم عمده ای از مطالب درسی به حکمت متعالیه اختصاص می یابد که حتی در آنجا هم دانشجویان با متون اصیل ملاصدرا آشنا نمی شوند و در ادامه نگاه غیر تاریخی، تنها با یک متن درسی که نه کلاسیک است و نه کاملاً به روز و جدید – مانند نهایه الحکمه – آشنایی پیدا می کنند. معلوم است که در 4 واحد درس مشا تنها به بخش کوچکی از آثار فلسفی ابن سینا پرداخته می شود و نه تنها فیلسوف بزرگی مانند ابن سینا مجال معرفی کامل نمی یابد بلکه فیلسوفان مهمی چون کندی، رازی، فارابی، دوانی، فخر رازی، خواجه نصیر و ... هم از دایره مطالعات دانشجویان فلسفه اسلامی بیرون می مانند. اگر دقیق تر نگاه کنیم دانشجویان حتی آشنایی مستقیم و بی واسطه ای با آثار خود ملاصدرا هم پیدا نمی کنند.

مساله نگاه محدود به فلسفه اسلامی در برنامه درسی دوره دکتری رشته فلسفه و کلام اسلامی به صورت شدیدتری ملاحظه می شود. بر

اساس این برنامه درسی حدود 80 درصد دروس بر حکمت متعالیه ملاصدرا متمرکز است و دانشجویان ممکن است در قالب دو درس دو واحدی فلسفه ابن سینا و فلسفه تطبیقی بخوانند. همانگونه که ملاحظه می شود در این برنامه به فلسفه اشراق توجه نشده است. می توان با اغماض گفت در دوره دکتری فلسفه اسلامی تنها فلسفه ملاصدرا است. شاید توجیه سرفصل نویسان این بوده که حکمت متعالیه ملاصدرا هم فلسفه مشاء را در بر می گیرد و هم اشراق را و هم عرفان و کلام را به طوری که ملاصدرا در فلسفه خود همه این اندیشه های به ظاهر متناقض را به گونه ای موفقیت آمیز در فلسفه خود جمع کرده است. البته با نگاه دقیق تاریخی می توان گفت شاید صاحبان این اندیشه ها با آن آشتی که ادعا می شود ملاصدرا میان آنها برقرار کرده است موافق نباشند.

4-7. عدم توجه به منابع دست دوم به روز و مفید

تمرکز بر بدایه و نهاییه که صرفاً حکمت متعالیه اند و به علاوه لزوماً حتی دیدگاه خود ملاصدرا هم نیستند به جز آنکه موجب عدم توجه به سایر متون فلسفی اسلامی به اندازه کافی می شود باعث عدم توجه به تحقیقات معاصر و محققین فعال در عرصه فلسفه اسلامی در دانشگاه های اروپا و آمریکا هم شده است. امروز کمتر دانشگاهی در اروپا و حتی آمریکا وجود دارد که گروه مطالعات اسلامی به همراه متخصصین فلسفه اسلامی نداشته باشد. تحقیقات سطح بالایی هم توسط این گروه ها در فلسفه اسلامی صورت می گیرد که به صورت کتاب و مقاله به چاپ می رسند اما در آموزش فلسفه اسلامی در ایران از این تحقیقات غفلت می شود.

4-8. آسیب شناسی دروس زبان تخصصی

یکی از مشکلاتی که در برنامه درسی فلسفه اسلامی در ایران وجود دارد، حجم بالای دروس زبان تخصصی است. در دانشگاه های معتبر جهان چیزی تحت عنوان زبان تخصصی انگلیسی یا فرانسه در دانشگاه وجود ندارد و حتی انتظار می رود دانشجوی علوم انسانی بتواند لاتین و یونانی نیز بخواند. توانایی های زبان خارجی در مقطع دبیرستان حاصل می شود و در دانشگاه از آن استفاده می شود. بنابراین این مشکل مستقیماً به برنامه درسی دانشگاه های ما وارد نیست بلکه مشکلی است که از دبیرستان به دانشگاه منتقل می شود و البته دانشگاه قادر نیست به نحو موفقیت آمیزی

آن را حل نماید چرا که تسلط به زبان با چند واحد درس زبان که آن هم معمولاً به متن خوانی و فنون ترجمه می گذرد حاصل نمی شود.

4-9. آسیب شناسی دروس کلام

دروس کلام هم از مشکلات مشابهی با دروس فلسفه رنج می برند. نخست آنکه این دروس هم متن محورند و از دیدگاه تاریخی برخوردار نیستند. معمولاً از میان انبوهی از آثار کلامی که در طول صدها سال در تاریخ کلام اسلامی نوشته شده است دانشجویان تنها با چند صفحه محدود از یک کتاب کلامی که گاهی حتی جنبه اصیل تاریخی هم ندارد آشنا می شوند. به علاوه هدف این دروس آن است که در چند واحد محدود دانشجویان یک دور کل مباحث کلام اسلامی را بخوانند که هدفی به غایت دشوار است. به علاوه چون نگاه در این دروس غیر تاریخی است، ارتباط ارگانیک تاریخ فلسفه اسلامی و تاریخ کلام اسلامی هم بیان نمی شود و کلام اسلامی به صورت مستقل از سایر علوم معرفی می شود. در این میان وضعیت در مقطع کارشناسی ارشد از سایر مقاطع بهتر است. هم رشته ها تخصصی ترند هم دروس متنوع ترند و هم سرفصل ها. بر خلاف کارشناسی و دکتری که هم رشته ها محدودند و هم دروس و هم سرفصل ها.

5. نتیجه گیری

- در این مقاله کوشش شده است تا آسیب های آموزش فلسفه اسلامی در ایران برشمرده و دسته بندی شود و راه حل هایی برای فائق آمدن بر آنها ارائه شود. در ادامه به طور مختصر به نتایج مقاله اشاره می شود:
- 5-1.** آموزش فلسفه اسلامی در ایران از آسیب های چندی رنج می برد که شناخت آنها قدم نخست در راه از میان برداشتن آنهاست. در قدم بعدی باید با الگوگیری از نمونه های موفق، به فکر چاره جویی این مشکلات و کاهش تا حد امکان آنها بود.
 - 5-2.** همانگونه که ملاحظه شد، چالش های اصلی آموزش فلسفه در ایران بسیار متنوع اند به طوری که می توان آنها را در سه دسته کلی مشکلات ناشی از افراد، مشکلات ناشی از سیستم اداری و مشکلات ناشی از برنامه درسی گنجانند. هر یک از این دسته ها هم خود به موارد جزئی تری تقسیم می شوند.
 - 5-3.** نکته مهمی که باید بدان توجه داشت آن است که این مشکلات روابط ساختاری و ارگانیک با هم دارند و اینگونه نیست که بشود

یکی را بدون توجه به بقیه حل کرد؛ بلکه برعکس حل این مشکلات یک اراده قوی و اساسی می طلبد چرا که باید در حوزه های مختلفی تصمیمات جدی گرفته شود. مشکل ناشی از کنکور سراسری و انتخاب رشته باعث بی انگیزگی در افراد می شود و مساله وجود برنامه درسی مصوب و سیستم انتخاب واحد به این بی انگیزگی دامن می زند. بنابراین هم زمان که سیستم گزینش دانشجو اصلاح می شود باید انتخاب واحد هم واقعی شود و دروس هم از تنوع و نوآوری بالایی برخوردار باشند. در این راه استفاده از الگوهای موفق در آموزش فلسفه مخصوصا دانشگاه فرایبورگ که فیلسوفان بزرگی چون هوسرل و هایدگر را در خود دیده است می تواند راهگشا باشد.

5-4.

فهرست منابع:

- ¹<https://www.geko.unifreiburg.de/studiengaenge/bachelor/bachelor/studverlauf2008/HFPhilosophie.pdf>
- ² <https://www.osa.uni-freiburg.de/philosophie/studienfach/b-a/>
- ³https://campus.unifreiburg.de/qisserver/pages/cm/exa/coursecatalog/showCourseCatalog.xhtml?_flowId=showCourseCatalog-flow&_flowExecutionKey=e4s1
- ⁴ <https://www.osa.uni-freiburg.de/philosophie/>
- ⁵ <https://www.philosophie.uni-freiburg.de/seminar/lehrende>
- ⁶https://campus.unifreiburg.de/qisserver/pages/cm/exa/coursecatalog/showCourseCatalog.xhtml?_flowId=showCourseCatalog-flow&_flowExecutionKey=e1s2
- ⁷ <https://www.osa.uni-freiburg.de/philosophie/studienfach/b-a/>
- ⁸ <https://www.geko.uni-freiburg.de/pruefungsordnungen/ozpo/philo>
- ⁹ <https://www.geko.uni-freiburg.de/studiengaenge/magister/Philo.pdf>
- ¹⁰<https://www.msrt.ir/fa/grid/283/%D9%84%DB%8C%D8%B3%D8%AA%DA%A9%D8%A7%D9%85%D9%84%D8%B1%D8%B4%D8%AA%D9%87%D9%87%D8%A7?GridSearch%5Bsearch%5D=%D9%81%D9%84%D8%B3%D9%81%D9%87+%D9%88+%DA%A9%D9%84%D8%A7%D9%85+%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85%DB%8C&GridSearch%5BpageSize%5D=10>
- ¹¹ <https://www.geko.uni-freiburg.de/studiengaenge/bachelor/bachelor.pdf>
- ¹²<https://www.geko.unifreiburg.de/studiengaenge/bachelor/bachelor/studverlauf2008/HFPhilosophie.pdf>
- ¹³ https://www.geko.uni-freiburg.de/studiengaenge/bachelor/bachelor_info.pdf
- ¹⁴ <https://www.geko.uni-freiburg.de/studiengaenge/master/studienverlauf/Philosophie2013.pdf>
- ¹⁵<https://www.geko.unifreiburg.de/studiengaenge/bachelor/bachelor/studverlauf2008/HFPhilosophie.pdf>
- ¹⁶ <https://www.philosophie.uni-freiburg.de/studium/lehre/document.pdf>